

بیدل و بهزاد

خسرو احتشامی هونه‌گانی*

در گستره ادبیات هزارساله پارسی جای پای هنرمندان پرآوازه در حوزه‌های دیگر را به‌روشنی می‌توان دید. این هنرمندان، فرهنگ‌سازان و ناموران عرصه‌های تجسمی همچون نگارگری، معماری، پیکرتراشی، خوشنویسی و هنرهای روح‌انگیزی چون موسیقی و آوازند که شاید چندان نیازی به آوردن نام‌شان هم نباشد. بزرگانی مثل باربد، نکبسا، مانی، سنمار و شاپور نقاش در ایران باستان، رضا عباسی، میر عماد حسنی، علی اکبر معمار اصفهانی، صادقی بیک افشار و غیاث‌الدین یزدی در عصر سرخ کلاهان، کمال‌الملک غفاری، قمرالملوک وزیری، عارف قزوینی، صنیع همایون، سمیرمی، آقا نجف کوچک و بزرگ در عصر قاجار و معاصر و...

بهزاد از نگارگران دوران فرهنگ‌ساز صفوی است که در همان آغاز، آوازه‌اش از مرزهای ایران درمی‌گذرد و نامش در فهرست‌ها، تذکره‌ها، تاریخ‌ها و مخصوصاً در مجموعه شعر شاعران، نماد هنری است متعالی و افلاکی.

نگارگری که به‌روایت تاریخ در جنگ ایرانیان و ترکان عثمانی به‌فرمان شهریار صفوی همراه با شاه محمود نیشابوری خوشنویس در صندوقی محافظت می‌شود و به‌جنگجویان قزلباش حکم می‌شود که در صورت مرگ شهریار این صندوق را باز گردانند تا به‌دست دشمن نیفتد و این روایت ساده‌ای نیست!

بهزاد در سال ۸۵۴ هجری در هرات تولد یافت. استادان او پیر سید احمد و میرک نقاش بودند. بهزاد با تشویق سلطان حسین بایقرا به‌مقام عالی هنر رسید. او در سال

* شاعر، پژوهشگر و استاد دانشگاه اصفهان (ایران).

۹۲۸ هجری با فرمان شاه اسماعیل اول به کلانتری کتابخانه سلطانی منصوب گردید^۱ و تا سال ۹۴۲ هجری زنده بود و مورد عنایت و حمایت شاه طهماسب قرار داشت و ریاست کتابخانه سلطنتی هم با او بود. بهزاد در تبریز شاگردان زیادی تربیت کرد که خواجه عبدالعزیز و مظفر علی سرآمد شاگردان او بودند^۲. آوازه بهزاد نه تنها ایران که فرارودان، شبه قاره، و عثمانی را درنوردید و هنر دوستان و هنر شناسان برای به دست آوردن تابلوهای او بر یکدیگر پیشی می گرفتند. نام بهزاد اسطوره زیبا آفرینی بود.

چنان که توانست به زودی یکی از «موتیوهای»

احتمالاً آنچه بیدل را به سوی بهزاد کشیده مشابهت‌هایی است که در شعر او و نقاشی بهزاد موج می‌زند.

مجموعه شعر شاعران صفوی شود. کمتر دیوانی را سراغ داریم که از این هنرمند بی نظیر نامی در آن نیامده باشد و با آوردن نامش مضمونی بکر زاده نشده باشد. چندان که مانی و ارژنگ و

شاپور نقاش و صورتگران چینی که از مضمون‌های رایج ادبیات فارسی تا قرن هشتم هجری بودند، آرام آرام پای از عرصه ادبیات سرخ کلاهان بیرون نهادند و کمترین بسامد را به خود اختصاص دادند. شهرت بهزاد در شبه قاره و در حوزه حکومتی بابران کمتر از ایران نبود و می‌توان عللی را هم برای این آوازه برشمرد.

پناهندگی همایون که خود از شاگردان بهزاد بود به ایران در زمان شاه طهماسب و سفر بسیاری از تربیت یافتگان مکتب بهزاد، همراه همایون به هند که مستقیم یا غیرمستقیم در شهر هرات و مکتب آن شهر به نوعی با شیوه و سبک بهزاد آشنا بودند در این شهرت سهیم‌اند. خرید و فروش آثار نقاشان بزرگ در بازار تجارت و داد و ستد ایران و هند و اروپا برای برآوردن نیاز هنر دوستان را نیز نباید فراموش کرد. برای این نوع تجارت هنری هم شواهد فراوانی در تذکره‌ها و تاریخ‌های عصر صفوی ثبت و ضبط است که خود می‌تواند موضوع کتابی خاص باشد. سفرنامه نویسان فرنگی از معاوضه صنایع ظریفه سخن به میان آورده‌اند. به تصریح نصرآبادی «صادقی بیگ از اعظم ایل

۱. زکی محمد حسن: تاریخ نقاشی، ترجمه ابوالقاسم سحاب، چاپ سحاب، تهران، ۱۳۵۶ ه.ش، ص ۸۰.

۲. آژند، یعقوب: مکتب نگارگری تبریز، انتشارات فرهنگستان هنر، تهران، ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۱۰۲.

افشار است در خدمت شاه عباس ماضی کمال قرب داشت. چنانچه در آخر به منصب کتابداری رسید. یعنی منصبی که پیش از او بهزاد داشت. در فن نقاشی بی‌عدیل بود. از مرحوم ملّا غروی که صدق‌اندیش است مسموع شد که وقتی قصیده‌ای در مدح او گفته در قهوه‌خانه گذرانیدم. به‌این بیت که در تعریف سخن او گفته شده بود رسیدم.

چون عرصه زنگ و صدای زنگ است

صیت سخنش در جهان امکان

مسوّدۀ را از این فقیر گرفت و گفت حوصله‌ام بیش از این تاب شنیدن ندارد و بعد از لحظه‌ای آمد پنج تومان به‌دستاری بسته با دو صفحه کاغذ که خود از سیاه قلم طراحی کرده بود به‌من داد و گفت: تجار هر صفحه مرا به‌سه تومان می‌خرند که به‌هندوستان ببرند. مبادا ارزان بفروشی^۱.

تاورنیه در سفرنامه خود می‌نویسد که:

”بین دربار ایران و هند، مینیاتورهای نقاشان بزرگ به‌عنوان هدیه ردوبدل می‌شد. شاهد بودم که مهتر چند تصویر مینیاتور نیم تنه در کیفی بزرگ آورد که شاه خودش گشود و آنها را یکی پس از دیگری به‌من نشان داد. فوراً مغول کبیر شاه جهان را شناختم، همچنین تصویر پادشاه گلکنده و پیشابور را میان تصاویر دیدم. تصویری هم از یک زن جوان ایرانی بود که شاه به‌من داد و گفت: در فرانسه آن را نشان بدهم تا ببینند که زنان ایران چگونه لباس می‌پوشند. پیش از این گفته‌ام که در ایران تنها به‌شیوه مینیاتور نقاشی می‌کنند“^۲.

این نمونه‌ها بیانگر علاقه مردم حتی پادشاهان به آثار نقاشان عصر صفوی است که در ایران و عثمانی و هند و فرارودان معمول بوده است. وقتی مردم آثار نقاشانی را که در آوازه و شهرت کمتر از بهزاد بوده‌اند خرید و فروش می‌کرده‌اند، برای یافتن طرحی و نگاره‌ای از بهزاد یقیناً شوق و ذوق بیشتری داشته‌اند. لذا آوازه این نگارگر در هند چندان شگفت نیست. از این‌که شاعری مثل بیدل بارها و بارها از او یاد کرده،

۱. ناجی، محسن: تذکره نصرآبادی، انتشارات اساطیر تهران، تهران، دو جلد، ۱۳۷۸ ه.ش، ج ۱، ص ۸-۵۶.

۲. ارباب شیرانی، حمید (مترجم): سفرنامه تاورنیه، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۱۵۰ و ۲۶۸.

توجه ما به این نکته معطوف می‌شود که نام بهزاد پس از سقوط اصفهان هم در هندوستان مظهر هنر عرشی بوده است. میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی متخلص به‌بیدل در سال ۱۰۵۴ هجری در عظیم‌آباد (پتنه) متولد شد. بیشتر عمر جوانی خود را در بنگاله به‌سر برد و در سوّم صفر ۱۱۳۳ هجری در شهر دهلی وفات یافت. بیدل، ۱۱۲ سال پس از مرگ بهزاد که احتمالاً در ۹۴۲ هجری اتفاق افتاده به‌دنیا آمده و مرگ او نیز تقریباً پایان قدرت دولت صفوی در عصر شاه سلطان حسین است.^۱ بسامد نام بهزاد

آنچه بیدل در مورد بهزاد به‌تصویر کشیده ناز شستی است که شاعری توانا به‌نقاشی بزرگ نشان داده است.

در تعداد بیست و سه غزل علاقه وافر این شاعر را به‌نگارگر بزرگ ایران نشان می‌دهد. این عشق با یک قرن فاصله پس از مرگ بهزاد در شبه‌قاره قابل تأمل است. در این ابیات خیال‌انگیز که از حس‌آمیزی و

بیان تعبیرات تازه برخوردار است، شاعر، بهزاد را در برابر مانی و صورتگران چینی هنرمندی بهشتی نقش می‌زند و گاهی ضعف خود را در هوای جهان هوسی که پیدا کرده به‌موی خامه بهزاد تشبیه می‌کند.^۲ و زمانی در مقابل دوست ازلی به‌رنگ‌آمیزی‌ها و دست زدن به‌شیوه الوان و تصنع رنگین می‌پردازد و هنگام بازگشت به‌خویشتن در هاله‌ای عارفانه بهزاد را به‌گونه‌ای ملاقات می‌کند که قلم موی خود را در دست شاعر می‌نهد.^۳ احتمالاً آنچه بیدل را به‌سوی بهزاد کشیده مشابَهت‌هایی است که در شعر او و نقاشی بهزاد موج می‌زند. مگر نه آن‌که شاعر نیز در آفریدن تصویر خیال‌انگیز، تجریدی و پیچ در پیچ دست کمی از نقاشی که به‌او مهر می‌ورزد، ندارد. امروز به‌همان اندازه که فهم شعر بیدل برای ما دشوار است، درک نگارگری بهزاد هم همان‌قدر نیاز به‌دقت و موشکافی دارد. اصولاً شیوه و سبک شعر عصر صفوی با سنت نگارگری و حتی هنرهای جمیل آن دوران، قرابت تنگاتنگ دارد تا جایی که

۱. سرشک کدکنی، دکتر محمد رضا شفیعی: شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۲۱.

۲. نقاش یک جهان هوسم کرد لاغری موی ضعیف خامه بهزاد می‌شود

۳. چون وانگرم خامه بهزاد تو دارم هرچند به‌صد رنگ زخم دست تصنع

برای این قرابت‌های تام و تمام نیازمند شرحی روانکاوانه و جامعه‌شناختی خواهیم بود. تأثیرنگارگری در شاعران بزرگ عصر سرخ کلاهان امری مسلّم و حتمی است. رنگ‌بندی‌ها، سایه روشن‌ها، غنای طرّاحی، وضوح نور، تضاد و تلفیق رنگ‌های دور از یک خانواده و ایجاد بافتی نوین همان کاری است که شاعران صفوی برای ساختار تصویر در شعر به‌کار بسته‌اند. هنری که با ظرافت در ذهن مخاطب می‌پیچد و رهایی را غیرممکن می‌سازد. چیزی که در ابیات تو در تو و لبریز از ابهام اما دل‌انگیز بیدل حضور دارد. مقایسه این نگاره‌ها با شعر، البته سهل و ساده نیست. زیرا نمی‌توان هنری دیداری را با هنری شنیداری مقابله کرد و به تفسیر و تعبیر نشست. اما همگونی و همخونی در شعر شاعران صفوی و نگارگران آن دوران، به روشنی خود را به‌رخ کشیده به‌نحوی که رویگردانی از آن را سلب می‌کند و سرانجام مخاطب را به سیلان ابیات شاعر می‌سپارد و این ابیات نمایشگر تفکّری است ژرف و تصویری گریزان و لایه‌لایه که بهترین نوع آن غزل بیدل است. نمی‌دانم از این گفتار که به پلوتارک یونانی نسبت داده‌اند تا چه حدّ می‌توان در مقایسه نقّاشی بهزاد و شعر بیدل بهره جست که «شعر، نقّاشی ناطق است و نقّاشی شعر صامت». شاردن سیّاح بزرگ فرانسوی هم دربارهٔ چهل ستون اصفهان سخنی نزدیک به پلوتارک دارد، می‌نویسد:

”یکی از شاعرانه‌ترین بناهای جهان این بناست که تمام مانند یک غزل و کامل مانند یک افسانه است“^۱.

اما آنچه بیدل در مورد بهزاد به تصویر کشیده ناز شستی است که شاعری توانا به نقّاشی بزرگ نشان داده است:

از خیالش در دلم ارژنگ‌ها خون می‌خورد
یک سر مو کاش سردر کلک بهزادم دهید^۲

*

۱. همایون، غلامعلی: اسناد مصور اروپاییان، جلد دوم، ۱۳۸۲ ه.ش، ص ۵۰.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، انتشارات الهام، تهران، چاپ اول ۱۳۷۶ ه.ش، ج ۲، ص ۴۳.

چه ممکن است کشد نقش ناتوانی من
مگر به سایه مو خامه بشکند بهزاد^۱

*

نقّاش یک جهان هوسم کرد لاغری
موی ضعیف خامه بهزاد می شود^۲

*

از خجلت پرداز گل‌ات مانی و بهزاد
پیداست که روها چه قدر ساخته باشند^۳

*

پرواز رنگ من اگر آید به امتحان
مانی شکست خامه به بهزاد می برد^۴

*

صد نگارستان چین با بی خودی طی کرده ام
لغزش پا هم به راهت خامه بهزاد بود^۵

*

هیچ فردوسی به رنگ آمیزی امید نیست
سر به پای می کشم از کلک بهزادم می پرس^۶

*

ثبات رنگ امکان صورت امکان نمی‌بندد
فلک آخر ز روز و شب دوشم کلک بهزادش^۷

*

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، ج ۲، ص ۹۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۶۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۹۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۲۴۵.

۶. همان، ج ۲، ص ۳۰۰.

۷. همان، ج ۲، ص ۳۲۳.

خجالت تصویر عنقا تا کجا باید کشید
با صدف گم گشت رنگ خامه بهزاد ما^۱

*

غبار ناتوانم بسته نقش دست امیدی
که نتواند ز دامانت کشیدن کلک بهزاد^۲

*

ورنه حیف است نقشم از پس مرگ
گل زند بر مزار بهزاد^۳

*

هرچند به صد رنگ زخم دست تصنع
چون وانگرم خامه بهزاد تو دارم^۴

*

کیفیت میان تو باغ تصور است
مو در دماغ خامه بهزاد می کنم^۵

*

چه نقش‌ها که نبست آرزو به پرده شوق
خیال موی میان تو کلک بهزاد است^۶

*

نقش تصویرم قبول رنگ جمعیت نداشت
خامه بست از موی مجنون صنعت بهزاد من^۷

*

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۲۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۸۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۵۰۸.

۵. همان، ج ۲، ص ۵۲۵.

۶. همان، ج ۱، ص ۵۸۰.

۷. همان، ج ۲، ص ۶۶۹.

به نقش تحقیق رعشه دستم خطاست ترکیب رنگ بستم
دمی که این خامه در شکستم هزار بهزاد می نگارم^۱

*

تصویر سحر رنگ سلامت نفروشد
صورتگر ما خامه بهزاد شکستی ست^۲

*

بی نشان رنگیم و تصویر خیالی بسته ایم
حیرت آینه نقش خامه بهزاد نیست^۳

*

در آن محضر که بالذ کلک رنگ آمیزی یادت
نفس با ناله جوشد تا کشد بهزاد خاموشی^۴

*

تو هر رنگی که خواهی حیرت دل نقش می بندد
ندارد کارگاه وضع چون آینه بهزادی^۵

*

ز حیرت پا زدم نقش نگارستان امکان را
به مژگانم نبازد خامه بهزاد قربانی^۶

*

صورت ناوکش از دل نکشد جرأت من
به تکلف اگر خامه بهزاد کنید^۷

*

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، ج ۲، ص ۵۸۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۶۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۷۵۷.

۴. همان، ج ۲، ص ۷۹۵.

۵. همان، ج ۲، ص ۸۱۵.

۶. همان، ج ۲، ص ۸۳۳.

۷. همان، ج ۱، ص ۸۵۹.

بس که در راهت کمین انتظارم پیر کرد
موسپیدی نقش من بر کلک بهزاد آورد^۱

*

یوسفستان است عالم تا به خود پرداختیم
در کف شوق انتظار کلک بهزادیم ما^۲

منابع

۱. ارباب شیرانی، حمید (مترجم): سفرنامه تاورنیه، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
۲. آژند، یعقوب: مکتب نگارگری تبریز، انتشارات فرهنگستان هنر، تهران، ۱۳۸۴ ه.ش.
۳. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل (۳ ج)، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، انتشارات الهام، تهران، چاپ اول ۱۳۷۶ ه.ش.
۴. زکی محمد حسن: تاریخ نقاشی، ترجمه ابوالقاسم سحاب، چاپ سحاب، تهران، ۱۳۵۶ ه.ش.
۵. سرشک کدکنی، دکتر محمد رضا شفیع: شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۶ ه.ش.
۶. ناجی، محسن: تذکره نصرآبادی، انتشارات اساطیر تهران، تهران، دو جلد، ۱۳۷۸ ه.ش.
۷. همایون، غلامعلی: اسناد مصور اروپاییان، جلد دوم، ۱۳۸۲ ه.ش.

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، ج ۱، ص ۸۶۶.
۲. همان، ج ۱، ص ۴۸۵.